

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



کفتاری در شیوه‌ی شناخت حقایق ماند
عزس، کرسی، لوح، قلم و...

استاد فرزانه حضرت آیت الله مکنونام



عنوان	فهرست مطالب	صفحه
پیش‌گفتار.....		۷
واژه‌های دینی و حقایق عینی.....		۱۱
دو دیدگاه متفاوت.....		۱۲
نقد و بررسی دیدگاه نخست.....		۱۳
نقد و بررسی تعریف‌های مفهومی و ذوقی.....		۱۶
نقد و بررسی خیالات مصداقی.....		۱۷
گریز زندانه از بحث.....		۱۹
دانش کلام.....		۲۱
فلسفه.....		۲۲
علوم تجربی.....		۲۴
عرفان و دعای عارفان.....		۲۵
وحی و کشف تام.....		۲۶
دریافت‌های باطنی حضرات معصومین <small>علیهم‌السلام</small>		۲۷
کشف غیر معصوم.....		۳۲

سرشناسه: نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷.
 عنوان و پدیدآور: عوالم مینا/ گفتاری در شیوه شناخت حقایق مانند عرش، کرسی، لوح، قلم و ... تألیف محمدرضا نکونام.
 مشخصات نشر: قم: ظهور شفق، ۱۳۸۶.
 مشخصات ظاهری: ۸۰ ص.
 شابک: ۰-۱۳-۲۸۰۷-۹۶۴-۹۷۸
 یادداشت: فیپا.
 عنوان دیگر: گفتاری در شیوه شناخت حقایق مانند عرش، کرسی، لوح، قلم و ...
 موضوع: ما وراء الطبیعه.
 موضوع: هستی‌شناسی.
 موضوع: عرش.
 رده بندی کنگره: ۸ ن ۲ ف / BP۱۱۸
 رده بندی دیویی: ۱۱۰
 شماره کتابخانه ملی: ۳۷۷۰۰ - ۸۵ م



عوالم مینا

تألیف: حضرت آیت الله العظمی محمدرضا نکونام

ناشر: ظهور شفق
 محل چاپ: نکین
 نوبت چاپ: دوم
 تاریخ چاپ: تابستان ۱۳۸۷
 شمارگان: ۳۰۰۰
 قیمت: ۸۰۰۰ ریال

ایران، قم، بلوار امین، کوچه ۲۴، فرعی اول سمت چپ، شماره ۷۶

صندوق پستی: ۴۳۶۴ - ۳۷۱۸۵

تلفن: ۰۲۵۱ - ۲۹۳۴۳۱۶ تلفکس: ۰۲۵۱ - ۲۹۲۷۹۰۲

www.Nekounam.ir www.Nekoonaam.ir

ISBN: 978-964-2807-98-7

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

همانندی کشف با قطع عادی ۳۵

ارزش کشف غیر معصوم ۳۷

دو پرسش مهم ۴۳

کشف غیر معصوم و احتمال خطا ۴۴

ملاک مکاشفات عارف ۴۵

حقیقت کشف ۴۶

همانندی کشف غیر معصوم با داده‌های منطقی ۵۰

نیاز انسان به وحی و عصمت ۵۱

دو توهم جزئی ۵۴

پاسخ توهم نخست ۵۵

پاسخ توهم دوم ۵۸

نتیجه و خلاصه‌ی بحث ۶۱

مرزهای فلسفه و عرفان ۶۲

مرز حکمت و فلسفه‌ی الهی ۶۲

مرز عرفان و همت عارف ۶۶

ضرورت نقد و بررسی کتاب‌های عرفانی ۷۰

جایگاه عرفان شیعی ۷۳

میزان کشف صحیح ۷۵

پیش‌گفتار

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد
 وآله الطاهرین واللعن الدائم علی اعدائهم أجمعین.
 در بیان واژه‌ها و مفاهیم اسلامی که در قرآن
 کریم و سنت حضرات معصومین علیهم‌السلام آمده
 است عناوین و موضوعاتی دیده می‌شود که هر
 یک به تنهایی موقعیت معرفتی و جایگاه عالی و
 ارزشی دین مقدس اسلام را در شناخت عناصر
 و عوالم نظام هستی مشخص می‌نماید و هر
 اندیشمند دانایی را به فکر در حقایق عالم بر
 می‌انگیزد که برای نمونه به برخی از این
 معانی و واژه‌ها؛ همچون: عرش^۱، کرسی^۲، لوح،

۱- «وهو ربُّ العرش العظيم»؛ و اوست پروردگار عرش بزرگ.
 توبه / ۱۲۹.

۲- «وسع کرسیه السموات و الأرض»؛ کرسی خداوند آسمان‌ها و
 زمین را فراگرفته است. بقره / ۲۵۵.

قلم^۱، لوح محفوظ^۲، علیین^۳ و أمّ الكتاب^۴
می توان اشاره کرد.

ابتدا لازم است به این موضوع اشاره شود که اصل اعتقاد به وجود خارجی چنین حقایق و معانی بر هر مسلمانی ضرورت دارد و هر مؤمنی باید از حقایق علمی و مصادیق خارجی آن اطلاع تحقیقی داشته باشد و در وجود علمی و عینی آن از آگاهی های لازم بی بهره نباشد؛ چرا که وجود عینی و خارجی چنین حقایقی از مسلمانات شریعت و از آموزه های قرآن کریم و سنت می باشد؛ به طوری که انکار کلی آن با انکار دیانت برابر است.

بعد از اعتقاد و ایمان به حقایق خارجی و غیبی این گونه مفاهیم و واژه ها که از مصادیق ایمان به غیب است این موضوع پیش می آید که

۱- «القلم وما یسطرون»؛ سوگند به قلم و آن چه می نویسد. قلم/۱.

۲- «بل هو قران مجید فی لوح محفوظ»؛ بلکه آن قرآن گرامی است که در لوح محفوظ نگه داشته شده است. بروج / ۲۱-۲۲.

۳- «کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيّينَ»؛ نه چنین است، همانا کتاب نیکان در علیین است. مطفقین / ۱۸.

۴- «وعنده أمّ الكتاب»؛ و کتاب ما در نزد خداست. رعد / ۳۹.

شناخت واقعی و وصول حقیقی به چنین اموری از چه راهی ممکن می باشد و چگونه می توان ارتباط علمی و یا حضوری با این حقایق وجودی برقرار ساخت و از این عوالم عینی آگاه گشت؟ نوشتار حاضر به بررسی این مهم می پردازد و راه وصول و معیار شناخت مصداقی مفاهیم یاد شده را مورد شناسایی قرار می دهد.

چه کسی و یا چه علمی می تواند از حقایق مصداقی و چگونگی خارجی آن به ما خبر دهد و یا ما را به آن واصل نماید؟ آیا این مهم بر عهده ی علوم تجربی است یا فلسفه یا عرفان؟ کدام یک از روش های مذکور می تواند داعیه ی اثبات این عوالم را داشته باشد و یا باید از اساس، راه دیگری را دنبال کرد؟

خلاصه برای تخلق به این حقایق در کانون و منبع فیوضات استعدادی نفس انسانی خویش باید دست در کدام دامن انداخت، در چه طریقی گام برداشت و از چه مبدی استمداد جست؟ آیا با کوشش به نتیجه می رسیم یا با امید؟ مقصود ما با توسل حاصل می شود یا با تحقیق یا باید

پذیرفت که برای حل این گونه مسایل فقط وحی و عصمت است که کارگشاست؟

این جاست که باید این امور را بخوبی مورد تحلیل و کاوش قرار داد و از آن به طور صریح و واضح سخن سر داد و از رخساره‌ی تمامی ابهامات پرده برداشت.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین



«واژه‌های دینی و حقایق عینی»

در جای خود ثابت شده است که حقایقی مانند عرش، کرسی، لوح، قلم و... از ناحیه‌ی قرآن کریم و انبیای الهی ﷺ آموزش داده شده و همانند سایر موضوعات دینی و احکام محکم الهی از اساس و بنیان استوار و پایرجایی برخوردار است؛ خواه انسان قدرت درک آن را به دست آورد یا از آن بی‌خبر بماند.

آگاهی یا عدم اطلاع، اثبات علمی و عدم آن و یا وصول عرفانی و عدم وصول و مشاهده‌ی آن در اصل تحقق عینی این‌گونه حقایق خدشه‌ای وارد نمی‌آورد و عدم درک و دریافت ما نمی‌تواند دلیل و حجّت بر عدم وجود چنین



حقایق دینی و عینی قرار گیرد و این امری واضح و آشکار است.

دو دیدگاه متفاوت

به طور کلی در طول تاریخ اندیشه‌های اسلامی، دانشمندان و عالمان دینی نسبت به این موضوع دو نظرگاه کاملاً متفاوت داشته‌اند. دیدگاه نخست که از سوی بسیاری از عالمان شریعت مطرح شده، این است که همه‌ی این امور وجود خارجی و مصداق عینی ندارد، بلکه از کنایات شرعی و مفاهیم کلی است.

هم‌چنان که نسبت مجیء (آمدن)^۱، دست^۲، چشم^۳، جسم^۴ و صفاتی همانند آن به پروردگار عالمیان که در لسان شریعت و قرآن کریم آمده حمل بر کنایات شرعی از قبیل قدرت و علم و

۱- «وجاء ربك والملك صفاً صفاً»؛ پروردگارت به همراه فرشتگانی آید که که صف به صف می‌باشند. فجر / ۲۲.

۲- «يدالله فوق أيديهم»؛ دست خداوند برتر از همه‌ی دست‌هاست. فتح / ۱۰.

۳- «واصنع الفلك بأعيننا» و در حالی که در حضور و دید مایی کشتی بساز. هود / ۳۷.

۴- «الرحمن على العرش استوى»؛ خداوند رحمان بر عرش قرار دارد. طه / ۵.

دیگر صفات می‌شود. هم‌چنین برای واژه‌ها و مفاهیمی مانند: عرش و کرسی و لوح و قلم نباید وجود خارجی و مصداق عینی قایل شد؛ بلکه تنها باید چنین واژه‌ها و مفاهیمی را بر کنایات حمل نمود.

دیدگاه دوم که تحقیقی و مستدل است این است که هر یک از موضوعات یاد شده، عناوین وجودات علمی و مصداق عینی و خارجی است که از واقعیت غیبی عالم وجود حکایت می‌کند و هر یک گویای عوالمی نفسی، مصادیقی عینی و پدیده‌هایی خارجی است؛ به گونه‌ای که برخی از آن از وجودات تجردی - غیبی همچون روح و عقل برخوردار است و برخی دیگر دارای عوالم تمثلی یا مادی می‌باشد و برخی دیگر هم از عوالم تجردی و هم از عوالم مثالی برخوردار است.

نقد و بررسی دیدگاه نخست

عدم احاطه و قدرت علمی بر درک این‌گونه امور دلیل بر کنایی بودن آنها نیست. ما نباید ناتوانی و ضعف خود را نسبت به درک و یا وصول این حقایق، دلیلی بر اعتباری بودن آن

بدانیم؛ زیرا ضعف، ناتوانی و عدم درک ما
ارتباطی با واقعیات اشیا و موجودات ندارد.

کنایی بودن دست و جنب^۱ و جسم حق
تعالی نمی‌تواند دلیلی بر کنایی بودن تمامی
مصادیق غیب باشد؛ زیرا ملاک تمایز این دو نوع
از مفاهیم، برهان و شرع است. برهان می‌گوید
برای خدای متعال جسم، اعضا و جوارح نیست.
سنت و شریعت نیز این امر را بخوبی بیان کرده و
حضرت حق را از تمامی عوارض مادی منزّه و
دور داشته است؛ در حالی که چنین برهان و دلیل
شرعی نه تنها درباره‌ی واژه‌هایی از قبیل عرش و
کرسی وجود ندارد، بلکه می‌توان برای اثبات
وجود خارجی آن برهان و سنت را دلیل آورد و
برهان و شریعت محال بودن و یا کنایی بودن
این‌گونه مفاهیم را برای جناب حق اثبات می‌کند
وگرنه دلیلی بر محال بودن و کنایی بودن این
حقایق در دست نبود. از این رو، اگر بتوان در
برهان خدشه وارد نمود و آن را به نحوی تنظیم
کرد که موافقت شریعت را جلب نماید و عالم

۱- «فی جنب الله». زمر / ۵۶.

مثالی را به حق سرایت دهد. به این بیان که: عالم
مثال را از عالم عبودی و امکانی و خلقی به عالم
ربوبی و وجوبی گسترش دهیم. در این صورت،
باکی از اثبات امکان رؤیت حضرت حق و دیگر
مراتب لقا برای جناب حق نمی‌ماند و آیاتی که
در این رابطه در قرآن کریم آمده است. که بیش از
بیست آیه را شامل می‌شود. بخوبی جایگاه و
معنای خاص خود را می‌یابد. بنابراین، مقایسه‌ی
این‌گونه واژه‌ها با واژه‌های دیگر درست نیست،
گذشته از آن‌که در تمامی آن، وحدت جهت
دنبال نمی‌شود، مگر آن که برهان کامل و یا
ظواهر شریعت ما را از آن باز دارد.

بر این اساس، به صرف این‌که دست و چهره
و جسم ظاهری برای حق تعالی امکان ندارد
نمی‌توان هرچه را که در حیطه‌ی فهم ما قرار
نمی‌گیرد بر کنایه و مجاز حمل نمود و آن را
توجیه کرد و برای اقناع و رضایت نفس خود،
سخن از اعتباری بودن آن سر داد.

اظهار نظرهایی که در این زمینه در طول
حیات اسلام از ناحیه‌ی عالمان دین، متکلمان
شیعه و اهل سنت و یا فیلسوفان اسلامی و

عارفان به ما رسیده، با کمال احترام و بلندی مقامی که دارند، قابل اعتماد نیست؛ زیرا گذشته از آن که وصول به این حقایق به طور ملموس و عینی مورد نظر و همّت و کوشش آنان نبوده است، گفته‌های آنان گویا و در بردارنده‌ی جهت مصداق یابی و کشف عینی این‌گونه عناوین نیست، بلکه چیزی بیش از برداشت مفهومی از مستندات کتاب و سنت نمی‌باشد و جز اطلاعات کلی و عمومی ارزش علمی دیگری ندارد و تنها دارای جهت تعلیمی، تطبیق مفهومی و یک رشته الفاظ و تغییر عبارت است که از آن نتیجه‌ی روشنی به دست نمی‌آید و با اندک تأملی، یا عدم صحت و بی‌اساسی بیش‌تر نظرگاه‌های آنان روشن می‌گردد یا به هیچ وجه قابل ادراک و ارایه و تبیین نیست که در ادامه بیان و نقد آرای هر دو گروه یاد شده از عالمان خواهد آمد.

نقد و بررسی تعریف‌های مفهومی و ذوقی

برخی از دیدگاه‌های ارایه شده در این مورد تعریف‌های مفهومی و لفظی است که از ظاهر قرآن کریم و سنت به‌طور ناقص و نارسا گرفته

شده و با استحضانات ذوقی آمیخته گردیده است که می‌توان نام آن را تعریف‌های ذوقی مفهومی گذاشت و باید آن را کنکاشی بیهوده در لابه‌لای الفاظ و عبارات دانست که هرگز ارزش علمی ندارد و با یافته‌های مصداقی و معرفت حقایق عینی مطابق نیست.

آنان به صورت غالب این مقولات را بر علم حق تعالی و مراتب آن حمل می‌نمایند و کرسی، عرش، لوح و قلم را علم حضرت حق می‌دانند که به اعتبار مراتب متفاوت آن، نام‌های گوناگونی یافته است که البته این امر چیزی جز عجز از درک حقایق این‌گونه امور را اثبات نمی‌نماید و گویی دیواری کوتاه‌تر از علم جناب حق دست یافتنی نیست که تمامی این مفاهیم را به آن باز گشت داده می‌شود و با آن توجیه و تأویل می‌گردد.

نقد و بررسی خیالات مصداقی

در گفتار برخی از عالمان توجه به مصداقی کشفی - عینی این مفاهیم دیده می‌شود؛ برای نمونه می‌گویند: هنگامی که در عالم بالا سیر می‌کردم مشاهده نمودم که چنین و چنان بود.

عرش را در فلک چندم یافتیم، کرسی را در فلان فلک مشاهده کردم و لوح و قلم را دیدم که در حرکت و جودی خود چنین و چنان می‌رقصیدند. چنین سخنانی؛ اگرچه ظاهری زیبا دارد و برای زمانی با خوش باوری‌های فراوان روبرو بوده، هم‌اکنون ارزش معرفتی و علمی خود را از دست داده است. ریشه‌ی چنین سخنانی، چیرگی خیالات ذهنی بر اندیشه است و داده‌های علمی دنیای امروز، چنین پندارهایی را بی‌ربط، نادرست و غیر قابل قبول می‌داند. بنابراین، اگر در دنیای علمی امروز فلان عارف چیره دست و ورزیده با خیال راحت و آرامش تمام گوید: عرش و یا کرسی داخل در افلاک است و یا فلک چندم را عرش احاطه کرده است و یا بهشت در فلان فلک می‌باشد و آسمان دنیا فضایی برای اموری چنین و چنان است، حرف‌هایی است که هرگز ارزش علمی و تطبیقی ندارد و گزاره‌هایی است که از اساس بی‌معنا و باطل می‌باشد و ارزش صدق ندارد؛ به طوری که بر اساس یافته‌های علمی دنیای امروز می‌توان گفت: وجودات مصداقی مقولاتی نظیر: عرش،

کرسی و مواردی دیگری مانند آن، برتر و فراتر از محدوده‌های مادی است که برای آن‌ها مرزهای مشخص دیگری را باید دنبال کرد.

پس به طور خلاصه، نظریه‌هایی که در این زمینه از گذشتگان نصیب ما گشته است - گذشته از مستندات شرعی آن؛ مانند: قرآن کریم و روایات مستند - تمامی آن‌ها از دو نوع خارج نیست: یا مفهوم روشنی ندارد و یا معقول نیست.

گریز رندانه از بحث

در این زمینه ممکن است به طور دیگری هم پاسخ داد؛ اگرچه حرف تازه‌ای نیست و در واقع از قبیل پندارهای نوع اول است؛ ولی برای وضوح هرچه بیش‌تر موضوع به آن اشاره می‌شود. به عنوان مثال، هنگامی که از مدعی پرسیده می‌شود: کرسی یا عرش چیست و چه وجود حقیقی و عینی دارد، با توجه به بطلان پندارهای نوع نخست، می‌گوید: کرسی، وعاء و ظرف کلی سعی را گویند که احاطه‌ی ازلی و ابدی بر تمامی عوالم مادی دارد و خلاصه، آن کلی سعی است که چنین امری کلی را به دنبال دارد.

چنین پاسخی را باید گریز رندانه از بحث دانست که تنها برای جدال و مناظره و اقناع مناسب است و در خور مباحث الفاظ می باشد و نه در شأن بیانات معرفتی؛ چنان که در کفایه آمده است: «موضوع علم اصول امری کلی است که با موضوعات مسایل آن متحد است»^۱. ولی آن امر کلی چیست، کجاست و چگونه باید از آن پرده برداشت و تعبیر آورد؟ از آن سخنی به میان نمی آید و یا اساساً چیزی برای گفتن وجود ندارد؛ زیرا علم اصول موضوع مشخصی ندارد و دارا بودن موضوع ویژه تنها مخصوص علوم حقیقی همچون فلسفه و ریاضی است نه علوم اعتباری که مسایل مختلفی دارد.

در مورد بحث نیز ممکن است کسی بگوید: کرسی جسمی کلی است که ظرف ازلی و ابدی برای ماده می باشد و هنگامی که از مدعی پرسیده می شود آن ظرف چیست، کجاست و چه مدرک و دلیلی بر آن وجود دارد؟ از وی پاسخی شنیده نمی شود.

۱- «وقد انفذح بذلك أنّ موضوع علم الأصول هو الكلّي المنطبق على موضوعات مسائله المتشعبة». كفاية الاصول، ج ۱، ص ۶.

چنین بیانی در واقع تنها گریز از مطلب و اقناع نفس ساده است که در شأن یافت واقعیت نیست.

بعد از بیان این امور، دوباره بیان پیش تکرار می شود که بیان چنین حقایق و حکایات و اخبار از آن ها در شأن کدام علم و یا در حیطه ی قدرت کدام جریان علمی است؟

دانش کلام

متکلمان در این زمینه حرف های فراوان و گفته های بسیاری دارند که تمامی جز مفهوم بافی های خشک و تطبیق دست و پا شکسته ی مآثورات چیز دیگری نیست؛ در حالی که این گونه حقایق هرگز در خور فهم و بیان محدود متکلم و علم کلام نمی باشد؛ زیرا متکلم حربه ای جز انطباق مفهومی ظواهر شرع ندارد و بر این اساس، افزوده بر این که مصداقی نمی یابد از اشتباه در تطبیق مصون نیست.

تنها کاری که یک متکلم منصف و فهمیده می تواند انجام دهد این است که همچون عوام اعتقاد خود را نسبت به این عناوین حفظ نماید و خود را درگیر مشکلات و پیچ و خم عبارات

نسازد و بدون هیچ توجیه و تأویلی تسلیم ظواهر شرع باشد و فهم این‌گونه امور را به اهل آن واگذارد و ایمان ساده و صوری خود را حفظ نماید.

فلسفه

فلسفه، با همه‌ی عظمتی که دارد، آمادگی و صلاحیت ورود و مداخله در این مهم را ندارد؛ زیرا بیان مصداقی و معرفی حقایق خارجی این‌گونه امور شایسته‌ی فلسفه و فیلسوف الهی نیست.

فلسفه به بیان کبراهای کلی می‌پردازد و حکایت از هست و نیست عمومی اشیا و موضوعات کلی دارد؛ ولی حکایت جزئیات و بیان چگونگی مصداق شخصی؛ اعم از مادی یا مجرد، در حد و شأن این علم نیست.

بیان وجود و پدیده‌های خارجی و مصداق شخصی و عینی، همانند: حیات فردی و یا تحقق وجودی و یا عدم تحقق آن در عهده و توان فلسفه نیست و سبمت علمی و موقعیت معرفتی این حقایق فراتر از این علم است.

همان‌طور که فلسفه نمی‌تواند بیان نماید که

فلان شخص زنده است یا نه و یا اصلاً به دنیا آمده یا نیامده است، نمی‌تواند از چپستی عرش و کجایی کرسی و ویژگی‌های لوح و قلم و محل و مکان آن سخن گوید.

البته، امری که فلسفه از عهده‌ی آن بر می‌آید این است که چنین حقایقی را انکار ننماید که عدم انکار آن در جای خود کارساز است.

فلسفه اثبات کلی عوالم مادی و تجردی را به عهده دارد و شایسته‌ی بیان این امر می‌باشد و افزوده بر اثبات کلی می‌تواند از انکار آن نیز سخن بگوید.

فیلسوف می‌تواند در این که دلیلی بر محال بودن این‌گونه امور در دست نیست، اظهار نظر نماید و اثبات اصل تجرد و عمومیت هستی از عوالم مادی و وجود عوالم مجرد را بر عهده گیرد، ولی این که مجردی خاص مانند عرش یا کرسی، چگونه حالتی دارد و در کجاست؟ هرگز در خور این علم با عظمت نیست؛ زیرا جزئیات امور و خصوصیات اشیا مادی یا مجرد ارتباطی با این علم کلی ندارد.

اظهار نظر دانشمندان علوم تجربی و مادی؛ مانند: کیوان‌شناسی و هیأت و سایر رشته‌های علوم تجربی برای اظهار نظر در این امور ارزش و اعتبار علمی ندارد؛ زیرا گستره و قلمرو دخالت علوم و فنون تجربی محصور به دایره‌ای خاص و محدود در محیط مشخصی است و بیرون از محدوده‌ی کار خود صاحب اعتبار نمی‌باشند، از این رو، اثبات یا انکار آن در این زمینه‌ها بدون جهت و غیر قابل اعتماد است.

این که عوارض و خواص فلان ماده این است، زهره و عطارد در چه فاصله‌ی زمانی و مکانی با زمین قرار دارد، اثرات شیمیایی و ترکیبی عناصر چیست، هیچ‌گونه ارتباط معرفتی با اثبات یا نفی این گونه عوالم و عناوین ندارد. اگرچه می‌تواند در همان محدوده‌ی خاص اظهار نظر نماید و زمینه‌های معرفتی ما را به طور محدود افزایش داده و حتی پرده از چهره‌ی بسیاری از مجهولات، شبهات و توهّمات پیشینیان بردارد.

تنها علمی که باقی می‌ماند عرفان و حرف‌های پرراز و رمز اهل آن و مکاشفات اهل حق و مدعیان وصول به محضر واقعیات اشیا و حقایق هستی و راه یافتگان و دلسوختگان وادی معرفت می‌باشد.

در این زمینه از این جماعت حرف‌های بسیاری نقل شده است؛ چراکه ایشان تطبیق عوالم نموده‌اند و از شناخت حضوری آن‌ها سخن سر داده‌اند. آن‌ها مدعی هستند که عرش، لوح، کرسی یا قلم را دیده‌اند و می‌دانند که این‌ها چیست و کجاست؛ بسیاری از نظریات آنان نیز قابل اهمیت می‌باشد؛ اگرچه خالی از خلل و ادعاهای بی‌اساس نیست و باید هر یک را به طور مشخص و دقیق مورد تحلیل قرار داد و موارد مثبت آن را برگزید.

در این جا این بحث پیش می‌آید که باید چه رویکردی با بیانات و مکاشفات عارفان داشت و نظرگاه‌ها و دعاوی آن‌ها را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟ آیا شناخت این عوالم و امور در حوزه‌ی یافت عارف و حیظه‌ی قدرت عرفان

می‌باشد یا خیر؟ آیا مکاشفات عرفانی می‌تواند راه‌گشای این معانی باشد یا عارف نیز دور از تمامی این حقایق مشغول خود و غوطه‌ور در اندیشه‌های حصولی و حضوری خویش است؟ در این مقام به حول و قوه‌ی الهی به طور مختصر تمامی شؤون این امر بیان می‌شود.

وحی و کشف تام

تنها راهی که می‌تواند کارگشای این‌گونه مشکلات و مجهولات آدمی باشد، وحی، یا غیب و یا کشف تام و صحیح است.

ما از طریق رؤیت واقعی و مکاشفات صحیح می‌توانیم به حقایق عینی و معانی غیبی دست یابیم و جان خود را برای گشایش هر یک از این عوالم حقیقی صیقل دهیم.

این تنها راه دریافت معارف الهی و مصادیق خارجی عالم و آدم می‌باشد که خود سری بلند و راهی بس طولانی با پیچ و خم‌های فراوان دارد به طوری که فقط اندکی از رهروانش؛ آن هم با گریبانی چاک و سینه‌ای مجروح، می‌توانند این راه را طی کنند.

موضوعی که در این جا اهمیّت فراوانی دارد

و باید مورد دقت قرار گیرد این است که کشف و دریافت حقایق عوالم هستی و شناخت معارف وجودی دارای دو طریق و راه متفاوت است که هر یک ویژگی‌های خاص خود را دارد؛ اگرچه در واقع هر دو یکی هستند و آن دو در راستای یک حقیقت قرار دارد و در واقع طریق دوم چکیده و استمرار حقیقت همان طریق اول است. در این مقام برای وضوح هر چه بیشتر به هر یک از آن دو اشاره‌ای مختصر می‌شود.

دریافت‌های باطنی حضرات معصومین علیهم‌السلام

طریق اول برای کشف و آگاهی از غیب و اخبار از این حقایق و معانی، وحی و الهام است. چه بسیار اموری که در حیظه‌ی قدرت و دریافت و بازگویی حضرات معصومین علیهم‌السلام و پیامبران الهی و امامان معصوم علیهم‌السلام هست؛ ولی ما از آن بی‌خبریم.

آن چه مسلم است، طریق کشف غیبی که معصوم علیهم‌السلام از آن پرده بر می‌دارد و در تیررس خود قرار می‌دهد نوع خاصی از آگاهی و یافت انسانی است و دارای خصوصیات و ویژگی‌های

ممتازی می‌باشد. این‌گونه مکاشفات و دریافت‌ها جز در راستای افق کشف و یافت معصوم علیه السلام نیست و تنها انحصار به این پاکان دارد که در این جاتنها به دو خصوصیت داخلی و خارجی آن اشاره می‌شود.

کشف و یافت معصوم علیه السلام، نفس واقع است؛ به گونه‌ای که از هر خطایی مصون و محفوظ می‌باشد. حقیقتی را که معصوم علیه السلام بیان می‌کند و عالمی را که آن حضرت عنوان می‌نماید عین آن حقیقت منکشف است و هرگز احتمال لغزش و خطایی در پیرامون آن وجود ندارد.

عالم و یا عنوانی را که معصوم علیه السلام معرفی می‌نماید و از آن خبر می‌دهد همان واقعیت خارجی و مصداق حقیقتی آن شیء است که در حیطه‌ی قدرت الهی معصوم قرار گرفته است.

کشف معصوم بیان مصداقی عوالم وجود و عنوان حقیقی معانی خارجی است که تحت عناوین نقل و کلام و عبارت قرار می‌گیرد و از هر گونه توهم و انحرافی به دور است و این خود خصوصیت ذاتی مکاشفات حضرات معصومین علیهم السلام می‌باشد که ادله و براهین عقلی

بسیار و نیز شواهد نقلی فراوانی از کتاب و سنت دارد که برای نمونه، آیه‌ی تطهیر شاهد صدق این مدعاست.

خصوصیت دومی که در کشف و یافت حضرات معصومین علیهم السلام قرار دارد لزوم اطاعت و اذعان و یقین به آن است.

هنگامی که حضرات معصومین علیهم السلام خبر از حقایق عالم می‌دهند، مؤمنان با دیانت به تصدیق و اعتقاد جازم به آن مکلف هستند و نباید هیچ‌گونه شک و توهمی را در این زمینه به خود راه دهند و این خود لازمه‌ی خارجی این امر است.

کشف معصوم علیه السلام برای مؤمنان که صاحب آن کشف نیستند، کشف نیست و رؤیت و یافت خارجی آنان را به همراه ندارد؛ بلکه تنها حکایت و استماع کشف معصوم علیه السلام است؛ چنان‌که بیانات قرآن و کلمات فراوان حضرات انبیا و اخبار و حکایات معصومین علیهم السلام که در سراسر حیات پربار ایشان ایراد شده تمامی بیان حقایق واقعی است که در حیطه‌ی قدرت و علم آنان می‌باشد و استماع آن برای دیگر راه‌یافتگان معارف حقیقی تنبّه‌ی است.

اگرچه هر کشفی تنها برای صاحب کشف حجت است و برای دیگران کشف به شمار نمی‌رود؛ ولی ممکن است معصوم علیه السلام و یا غیر معصوم از اولیای الهی، واقعه‌ای را که خود یافته و یا گوشه‌ای از آن را به دیگری بنماید و آن فرد و یا گروه نیز به کشف آن حقیقت برسند که در واقع این کشف، وصول به آن حقیقت است - اگرچه برای لحظه‌ای باشد - که به عنایت معصوم و ولی برای آن فرد و یا آن گروه تحقق یافته و بدیهی است که در این جا آن فرد یا گروه در این کشف، استقلالی ندارند و کشف آن‌ها تابع کشف معصوم و یا آن ولی می‌باشد.

می‌شود که ولی و امام علیه السلام در نفس فردی تصرف نماید و او را در افق دید عالمی برتر و یا مصداقی از عوالم بالا قرار دهد که این امر نه تنها امکان وقوعی دارد، بلکه چه بسیار اتفاق افتاده است.

لسان قرآن کریم و سنت و سراسر زندگانی حضرات معصومین علیهم السلام و اولیای خدا چنین بوده است؛ به طوری که نیاز به بیان ندارد و چهره‌های گوناگون این امر در کردار و گفته‌ها و

محاجات عمومی و تربیت‌های فردی انبیا و اولیای بحق الهی علیهم السلام به وضوح دیده می‌شود.

از بیان این امر، موضوع بسیار جالب و ارزشمندی برای هر فرزانه‌ی محقق‌ی به وضوح آشکار می‌گردد و آن این که اگرچه مقامات و مکاشفات عرفانی و دریافت حقایق و معانی عوالم مختلف عینی تجردی به طور اصالی در اختیار اولیای خدا علیهم السلام قرار دارد؛ ولی راه برای همه‌ی بسندگان خدا باز بوده و تصور هر ممنوعیتی برای سالکان دل سوخته و از غیر حق رهیده محال است؛ بنابراین، هرکس می‌تواند به اندازه‌ی وعاء و ظرف وجودی خود به طور تبعی به مراتبی از مقامات آن بزرگواران راه یابد و این مطلب زمینه‌ی جستجو و کنکاش هرچه بیش‌تر نفوس مستعد همه‌ی خوبان عالم را فراهم می‌آورد و حتی وارستگان راه یافته را به سیر و سلوک بیش‌تر جهت میل به عوالم بالاتر سوق می‌دهد و مراد از نوع دوم از راه‌های یافت و وصول نیز همین معنا می‌باشد.

نوع دوم از انواع کشف، مکاشفات غیر معصومین از اولیا و عارفان بحق است که در جهت دریافت حقایق معنوی و شهود و وصول به صور حقیقی مثاللات عوالم کشفی تحقق می یابد.

عارفی چیزی می بیند و یا از آن خبر می دهد، کامل و رسیده ای درباره ی رؤیت و کشف خود سخن می گوید که در این بحث بیش از هر چیز این نوع کشف مورد تحلیل ما قرار می گیرد؛ نه قسم اول از طرق کشف که توسط حضرات معصومین علیهم السلام تحقق می یابد و همان طور که در مباحث پیشین اشاره کردیم روشن است که ما نسبت به کشف معصوم علیهم السلام ملزم به پذیرش و اطاعت از آن هستیم.

این بزرگواران که از مصادیق واقعی و عینی انسان کامل می باشند، گذشته از آن که واژه های پیامبر و امام و دیگر عناوین دینی را سزاوار هستند، مصادیق واقعی و بحق عرفای کمال و اقطاب و دیگر القاب نیز می باشند.

کشف آن ها کشف تام و عین واقع است و

حکایت آن ها از صدق و عدل تمام برخوردار می باشد و هیچ دوگانگی و تباینی میان قوه و فعل آنان با مراتب معنوی ایشان وجود ندارد؛^۱ زیرا کشف تام که از لوازم عصمت و طهارت است، ذاتی اولیای معصومین علیهم السلام می باشد.

ولی دسته ی دوم از مکاشفات که برای عرفا و اولیای الهی که داعیه ی عصمت ندارند رخ می دهد از این لازمه ی ذاتی بی بهره است و تنها دارای احکام و ویژگی های خاصی است که به زودی در فرازهای بعدی بحث به طور فشرده بیان می گردد.

البته، همان طور که در پیش به آن اشاره شد، باید روشن باشد که راه وصول به حقایق از طریق مکاشفات معنوی، حقیقی و صوری بدون هیچ محدودیت خاصی برای همگان باز است و هیچ منع و یا فقدان اقتضایی برای آن وجود ندارد؛ زیرا حقایق غیبی و عوالم حقیقی، مصادیق

۱- «وَتَسْمَتْ كَلِمَةً رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا، لَا مِبْدَل لِكَلِمَاتِهِ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛ و سخن پروردگارت در صدق و راستی و عدالت به تمامیت رسید (به گونه ای که) هیچ تبدیل و دگرگونی در حریم آن راه نخواهد یافت و اوست خدای شنونده و دانا. انعام / ۱۱۵.

خارجی موجودات تجردی است و هنگامی که رفع موانع و دفع کدورات نفسانی از چهره‌ی باطن آدمی گردد، وجهی برای عدم رؤیت باقی نمی‌ماند؛ اگرچه رفع موانع چندان آسان نیست و مشکلات فراوانی دارد که نمی‌توان به آسانی از آن گذشت.

پس تنها امری که ما را از حقیقت خود و بسیاری از حقایق عوالم هستی دور می‌دارد و از آن بی‌نصیب می‌سازد، همانا موانع نفسی و عوارض شوم غرایز انسانی است.

بارفع موانع می‌توان استعداد نیل به عالی‌ترین مراحل و مقامات حقیقی انسان را در خود شکوفا نمود و به کشف و شهود و وصول حقایق دست یافت.

هرچند گفتن این مطالب آسان است؛ ولی تحقق آن امر دیگری است و جز اندکی از اندک توفیق چنین دست‌یابی را پیدا نمی‌کنند و آدمی چنان درگیر دنیای مادی خود گردیده است که گذشته از آن که آرزوی چنین عوالمی را به دل راه نمی‌دهد، ممکن است به جایی رسد که از تمامی آن‌ها گریزان باشد؛ به طوری که اگر نوع

ضعیفی از کشف نیز به ندرت و در مناسبتی برای کسی پیش آید از آن با وحشت فراوان فرار می‌کند.

امکان وقوعی این‌گونه امور و تحقق یافت‌ها و مکاشفات غیبی برای عارف واصل و صاحب امر - در صورت رفع موانع - امری ضروری و حتمی است و هیچ‌جایی برای بحث و گفت‌وگو ندارد؛ چنان‌چه لسان شریعت و بیان صاحبان دیانت بر این امر استوار می‌باشد و اساس کار خود را از ابتدا تا پایان، بر اعجاز و اخبار از عوالم غیبی قرار می‌دهد و بدین سان ارشاد همگان می‌نماید.

بعد از بیان مکاشفات غیر معصوم باید دانست که این نوع کشف خود دارای احکام و خصوصیتی است که در بسیاری از جهات حکمی با یافت‌های معصوم متفاوت است که در این جا به‌طور خلاصه به شمه‌ای از آن اشاره می‌شود.

همانندی کشف با قطع عادی

مکاشفات غیر معصوم از اولیا و کَمَل از عارفان که ملاک صدق و عدل در اعماق جانشان

موجود می‌باشد واقعیاتی است که برای خود آنان حقایق تمام دارد؛ زیرا این کشف، رؤیت حقیقی و مطابق با واقع است.

برخورد آن‌ها در این‌گونه امور همانند برخورد مردم عادی در امور محسوس و ظاهری خود می‌باشد. همان‌طور که نمی‌شود کسی را از ظاهر محسوس و رؤیت روشن خود باز داشت و تکذیب نمود، نمی‌توان رؤیت عارف را با فرض عدل و صدق، تخطئه و تکذیب کرد.

کشف چنین عارفی در واقع همانند قطع قاطع می‌باشد. کسی را که در امر محسوسی قطع و یقین پیدا می‌کند و واقع را می‌بیند، هرگز نمی‌توان از یقین خود باز داشت و او را در این حصول تخطئه نمود.

کشف عارف برای خود، حقیقت و حجت است و همچون قطع است و برای دیگری مجال نفی و انکار و یا دخل و تصرف در آن وجود ندارد.

قاطع و یا مکاشف در این حال دیگر در خود مجال توهم و یا پذیرش گفته‌ی مخالف را به خود راه نمی‌دهد و به طور کامل مشغول قطع و

کشف خود می‌باشد و این خود امری است روشن و واضح که به بیانی بیش‌تر نیاز ندارد.

ارزش کشف غیر معصوم

تنها موضوعی که در این جا پیش می‌آید و تفاوت کشف معصوم و غیر معصوم را نمایان می‌سازد، عدم لزوم اعتقاد و اذعان برای دیگران نسبت به کشف غیر معصوم است.

هنگامی که عارفی از کشفی خبر می‌دهد و یا یافت‌های خود را بازگو می‌کند، این امر برای دیگران ارزش حقیقی ندارد و حجت نیست؛ بلکه تنها استماع قول مدعی کشف است و بر خلاف کشف معصوم اذعان به آن لازم نیست.

عارفی که از دیده و یا شنیده‌ی خود خبر می‌دهد، حجیت تمامی مکاشفات وی ویژه‌ی اوست و برای دیگران حجیتی ندارد؛ اگرچه ممکن است برای مبتدی دل باخته، با لذت و رغبت همراه باشد؛ ولی فایده‌ی دیگری ندارد و دارای آثار حکمی و وضعی نسبت به دیگران نیست.

با فرض صدق و عدل عارف و به دلیل عدم محالیت و امتناع عقلی و تخطئه‌ی شرعی نسبت

به این‌گونه امور، مجال انکار و یا تکذیب عارف برای هیچ عاقل و دانایی باقی نمی‌ماند.

اگرچه دلیلی بر لزوم اعتقاد به کشف عارف وجود ندارد؛ انکار و تکذیب او جایز نمی‌باشد؛ زیرا دلیل روشنی برای انکار وجود ندارد و با فرض صدق و عدالت عارف، منکر وی در حکم جاهل می‌باشد.

پرسش مهمی که در این زمینه رخ می‌نماید این است که اگر کشف عارفی در زمان حیات آن عارف و یا بعد از آن بطور قطع و ضرورت از نظر ما باطل و نادرست باشد، باید با آن چه کرد؟

بسیاری از مکاشفات مدعیان پابرجای عرفان صوری نسبت به امور فراوانی از موضوعات و مسایل غیبی همین‌گونه است؛ بطوری که بطلان آن از ضروریات است و به‌ویژه در مورد تطبیق عوالم غیبی چون عرش و کرسی بر افلاک و بسیاری از مکاشفات مربوط به آن چنین می‌باشد.

به عنوان مثال، عارفی می‌گوید عرش و کرسی چنین و چنان است و آن را در فلک چندم دیدم یا جابلقا و جابلسا در فلان مکان آن چنانی

قرار دارد و حال آن‌که به طور مسلم اساس تمامی این سخنان بر باد است؛ زیرا او می‌گوید در فلک چندم بعد از فلک چه و چه، چنین و چنان دیدم؛ در حالی که ما یقین داریم چنین افلاکی وجود خارجی ندارد و این خانه از پایه و اساس ویران است و اگر امروز خود آن عارف سر از گور درآورد و سری به دنیای امروز بزند، دیگر هوس چنین کشف و نقل‌هایی نمی‌کند.

این‌جاست که هر آدم عاقلی با چنین مکاشفات عرفانی درگیر می‌شود و باید راه انصاف و دقت را پیش گرفت و بطور قطع گفت هنگامی که کشفی به این وضع افتاد و سرنوشتی چنین پیدا کرد، دیگر ارزش کشف را ندارد؛ زیرا این‌گونه به اصطلاح کشف‌ها برای ما چیزی جز جهل آن فرد مدعی را اثبات نمی‌کند و آن عارف در نظر ما گرفتار انحراف و دوری از واقعیت شده است.

انسان آگاه می‌فهمد که چنین انسانی جهل خود را «قطع» می‌بیند و گرفتار امری موهوم شده است؛ چرا که کشف او مطابقتی با واقع و نفس الامر ندارد.

صاحب این مکاشفات موهوم همچون برادری است که گمان می‌کند برادرش مرده است، از این رو شیون سر می‌دهد و ناله و فریاد می‌کند؛ در حالی که برادرش زنده است.

چنین قطع و علمی برای این برادر که در خیال خود می‌پندارد که برادرش مرده است، ارزش علمی و واقعی ندارد و اثری بر آن بار نمی‌گردد؛ اگرچه برای آن مدعی هنوز دارای اثر است و به دید اعتبار به آن می‌نگرد. از این رو، شیون سر می‌دهد، فریاد می‌کند و نالان است و هیچ گفتاری در او مؤثر نیست.

تنها راهی که برای بیرون آوردن این فرد از یقین باطل خود وجود دارد این است که برادر زنده‌اش را به او نشان دهند تا بفهمد، آنچه را به یقین می‌دانسته، اشتباه بوده است و بدین ترتیب می‌توان شیون او را به اشک شوق مبدل ساخت. پس هر دلیلی یارای دفع چنین کشف و قطع کاذبی را ندارد؛ زیرا ممکن است فرد در مقابل آن دلیل مقاومت نماید و قطع و کشف خود را حفظ نماید و از این جهت فرقی میان قطع و کشف نیست.

اگر آن عارف زنده گردد و یا زنده باشد و با دلیل محکمی بر او ثابت شود که کشف او چگونه باطل بوده است، دیگر خیال خود را به خطا کشف نمی‌پندارد و چنین کشفی را رها می‌نماید.

البته، تا چنین بداهتی حاصل نگردد او در کشف خود غرق خواهد ماند و با همان خیال رؤیت محشور خواهد شد.

از آنچه گذشت به دست می‌آید که تفاوت مهم و اساسی میان کشف معصوم عَلَيْهِ و غیر معصوم وجود دارد. در مکاشفات معصوم احتمال خطا و توهم و عدم مطابقت آن با واقع وجود ندارد؛ در حالی که مکاشفات غیر معصوم چنین نیست. کشف هر عارفی را می‌توان به دیده‌ی شک و تردید نظر نمود و احتمال خطا را در آن روا داشت؛ اگرچه با فرض صدق و عدل، تکذیب و افترا به آن جایز نیست.

البته، در صورتی که دروغ و تزویر عارف و یا فسق و سهل‌انگاری وی در گفته‌ها یا دیده‌ها و یا نقل وی برای کسی محرز باشد، مجال انکار برای وی فراهم می‌شود و گذشته از احتمال خطا،

می‌توان احتمال عمد و قصد و تزویر را در او منتفی ندانست.

با فرض تزویر و کذب است که زمینه‌ی انکار پیش می‌آید و با فرض عدم عصمت، جای شک و توهم و خطا که خود امری نفسانی است، باقی می‌ماند و تنها مکاشفات و بیانات غیبی حضرات انبیا و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام و حضرت زهرا علیها‌السلام است که مجال هیچ یک از این امور را ندارد.

بیانات گذشته و احکام مختلف آن برای پویندگان عرفان و روندگان این راه پر بیم و خطر، بسیار لازم و ضروری است؛ زیرا بزرگان عرفان و صاحبان این مراتب و مقامات، هر یک در نقل‌ها و یافته‌های خود چه بسیار مدعی این‌گونه مقامات و مکاشفات بوده‌اند؛ اگرچه بسیاری از یافته‌های آنان قابل احترام و دارای ارزش نظری و عملی برای روندگان این راه است، در بیانات آن‌ها چه بسیار سخنان باطلی یافت می‌شود که گذشته از بطلان، مجال هیچ توجیه و تأویلی در آن راه ندارد.

ما در این مقاله برای حفظ حرمت گذشتگان و آگاهی آیندگان در ضمن بیان مطالب، از ذکر نام افراد خودداری نمودیم و چنین امری را مقتضای اخلاق عرفانی ندیدیم؛ چرا که با بیان کبرای کلی، حکم صغریات و افراد و مصادیق آن برای اهل بصیرت روشن می‌شود و دانستن مصادیق کشف‌ها و یا عارفانی چنین برای دیگران چندان ضروری نیست و الزامی به نظر نمی‌رسد و تنها به ذکر مطالب و بیانات کلی بسنده می‌شود و از پرداختن به جزئیات و یا نام افراد خودداری گردیده است.

«دو پرسش مهم»

بعد از بیان این امور و چگونگی آن، دو پرسش اساسی و مهم از تمامی گفتار گذشته پیش می‌آید که هر یک به نوبه‌ی خود می‌تواند پویندگان سیر و سلوک را به خود مشغول دارد. در این جا این دو پرسش به‌طور خلاصه مطرح می‌گردد و در اطراف هر یک، بحث و بررسی خواهد شد.

ابتدا این پرسش پیش می‌آید که با این همه دگرگونی که در بسیاری از کشف‌های غیر معصوم وجود دارد به طوری که می‌توان احتمال هر خطایی را درباره‌ی آن داد و حتی در بسیاری از آن‌ها خطا محرز است، چه اعتمادی می‌توان نسبت به یافته‌ها و کشف‌ها و مکاشفات غیر معصوم داشت؟

کذب و افترا یا تزویر را که کنار بگذاریم، صرف احتمال خطا یا قطع به خطا در بسیاری از آن‌ها برای اعتبار هیچ کدام مجالی باقی نمی‌گذارد.

پرسش دوم این است که اساساً چه ملاک و میزانی برای تمایز مکاشفات از خیالات و اوهام در عرفان وجود دارد؟ با چه ضابطه و قانونی می‌توان این دو نوع از یافته‌ها و بافت‌های انسانی را در لوای عرفان بررسی نمود و هر یک را از دیگری تمییز داد؟

برای‌گریز و رهایی از چنین سرگردانی، عرفان چه مبنا و اساسی را برای مصونیت یافت‌های خود در پیش پای عارف و یا هر پوینده و ناظری

می‌گذارد تا به طور کلی و فراگیر، از تمامی این رهن‌ها مصونیت حاصل گردد؟

این دو پرسش، بسیار مهم و پر ماجراست که کار را در عرفان و مکاشفات عارف مشکل می‌نماید. ما در این جا به طور فشرده به هر یک از این پرسش‌ها پاسخ خواهیم داد و هر گونه توهمی را از پیرامون این دو امر دور خواهیم داشت و به دور از هر گونه تعصب و قطب‌گرایی حدود آن را مشخص می‌نماییم.

ملاک مکاشفات عارف

در پاسخ پرسش اول باید گفت: مقامات، مکاشفات و یافته‌های صوری یا معنوی و یا هر نوع دیگری از آن به طور کلی و عمومی ملاک مشخص و جداگانه‌ای دارد که بیگانه و بی‌ارتباط با تمامی مصادیق باطل است.

زیرا برای همه‌ی مکاشفات عرفانی، حقیقتی است محقق و منطبق با مصادیق خارجی و یافته‌های واقعی مشخص که وصول به تمامی آن‌ها در راستای رفع موانع ممکن و قابل تحقق است و توجه به این امر نه تنها به عارف در رفع موانع کمک می‌کند، بلکه حقیقت معقول و



ملموسی می‌باشد که او را برای همیشه سرخوش می‌دارد، و کلی این امر از جهت برهان و عرفان محقق و وقوع خارجی آن نیز بخوبی در پیش روشن شد.

حقیقت کشف

میان یافته‌ها و کشف عارف و معصوم علیه السلام تفاوتی نیست و تنها امری که مطرح است - همان‌طور که در پیش بیان شد - این است که در مکاشفات عرفای غیر معصوم در دید ناظر خارجی، امکان و یا وقوع خطا و اشتباه وجود دارد و این امر ارتباطی با واقع کشف و یافت شخصی عارف از دید کلی عرفان ندارد و توهم خیالی بودن مواردی از آن با کبرای کلی آن بی ارتباط است و احتمال بروز خطا و اشتباه در چنین مواردی موجب تخطئه‌ی کلی آن نمی‌شود. عدم ایجاب، خود دلیل قاطعی در این باب می‌باشد؛ زیرا که کلی و شمول امری به واسطه‌ی مصادیق انحرافی و توهمی که به طور تخصصی از تحت آن عموم خارج است، هیچ‌گاه مورد تهدید قرار نمی‌گیرد و شمول آن زایل نمی‌شود. مصادیق خارجی و جزئی، هنگامی که با کلی

طبیعی خود انطباق داشته باشد، قطعاً مورد حمایت آن کلی قرار می‌گیرد و در غیر این صورت، از افراد آن طبیعت نیست و با آن وحدت نوعی ندارد.

درست است که در صورت بطلان فرد، کلی طبیعی شمول خود را از آن فرد دریغ می‌دارد؛ ولی بطلان فردی از افراد موهوم نمی‌تواند موجب اضمحلال و یا محدودیت طبیعی خاصی گردد؛ بلکه تنها می‌توان گفت: این فرد مناط و ملاک سرایت را ندارد؛ زیرا هیچ‌گاه با بطلان مصداق و فردی، طبیعی و کلی امری مورد پرسش قرار نمی‌گیرد و هر یک به‌طور کلی احکام جداگانه‌ی خود را دارد.

بنابراین، اشتباه عارف در کشف، به حقیقت کشف ارتباطی ندارد، بلکه خطا و اشتباه مربوط به طریق وصول و مشکلات و موانع عارف مکاشف است؛ هم‌چنان که اگر کسی درک غلط نسبت به واقعیت داشته باشد، این امر به نقش واقعیت ضرر نمی‌رساند.

این شبهه و توهم در عرفان و مکاشفات عرفانی همانند همان توهم مشهور در منطق

نسبت به قیاس و برهان و اشتباهات خدایان
منطق است که به طور خلاصه بیان می‌گردد.

منطق میزان و روش صحیح شناخت را به هر
اندیشمند آگاهی می‌آموزد و جایی برای توهم
خطا و انحراف باقی نمی‌گذارد و طریق صحیح و
صد درصد شناخت را برای همگان ارایه می‌دهد.
قواعد کلی و کلیات شکل‌های عمومی،
به خصوص شکل اول چنان نظام‌مند دنبال
می‌شود که ضمانت دفع تمامی توهمات را به
دنبال دارد.

منطقی هنگام ترسیم منطق و روش کلی
شناخت، حدود و مرزهای منطق را چنان محکم
و دقیق مشخص می‌سازد که از هر ابهام و احتمال
خطایی به دور باشد.

وی می‌گوید: برهان آن است که علم باشد و
علم آن است که با یقین کامل برابر باشد و غیر آن
را علم نمی‌نامد و هر تصدیقی را علم به شمار
نمی‌آورد و فقط تصدیقی را که امتناع نقیض را به
همراه دارد و امکان نقیض خود را نفی می‌نماید،
علم می‌شمارد.

منطقی از تمامی اقسام و انواع شناخت تنها
برهان و قیاس، آن هم در قالب شکل اول را
بر می‌گزیند و صورت و مواد آن را استوار و
محکم ترسیم می‌نماید تا از هر گونه انحراف و
خطایی مصون گردد.

هنگامی که منطقی شرایط و خصوصیات
صوری قیاس را عنوان می‌کند و صحت و سقم
هر یک را بیان می‌دارد، چنان این امر را به دقت
دنبال می‌کند که دیگر جایی برای پرسش باقی
نمی‌گذارد و نیز وقتی که در مقام بیان
خصوصیات مواد برهان و قیاس بر می‌آید چنان
این امر را به طور متقن عنوان می‌دارد که دیگر
احتمال انحراف را از هر ذهن مشوبی دور
می‌سازد و با بیاناتی از این قبیل خود را می‌آراید:
مقدمات برهان باید یقینی، کلی، ذاتی و ضروری
باشد و خلاصه آن قدر باید و باید ترتیب می‌دهد
و چنان مرزهای این امر خطیر را مشخص
می‌نماید که گویی دیگر هرگز تیری از این تیرانداز
ماهر به خطا نخواهد رفت و هرگز خطایی درگرد
حریم آن رخ نخواهد داد.



با آن که منطقی با وجود در اختیار داشتن چنین روشی یقینی در شناخت و سعی بلیغی که در مقام بیان و توضیح چنین توافقی می‌کند؛ به طوری که آن را چراغ هدایت خود می‌دانند، باز وی که خود را صاحب روش یقینی و صد در صد و پیشتاز شناخت کامل و مطلق می‌داند؛ همچون «ارسطو»، «ابن سینا» و «خواجه» در میان بیانات و پندارهای خود چه بسیار مرتکب خطا و اشتباه می‌گردد و چه بسیار موارد که دچار لغزش می‌شود؛ به طوری که گاهی افکار وی چنان درگیر آشفتگی و تشتت می‌شود که مگو و مپرس.

منطق امکان هر خطا و اشتباه را در محدوده‌ی شناخت خود دفع می‌نماید؛ ولی چه بسیار مواقع که منطقی دچار لغزش و اشتباه گردیده است.

در پاسخ به چنین شبهه‌ای باید گفت: نباید اشتباه و لغزش‌های علمی منطقی را باروش‌ها و راه‌کارهای منطقی خلط نمود.

این که منطقی و یا خدایان منطق خطا

می‌کنند، منافاتی با صحت روش شناخت و کمال منطق ندارد.

روش منطقی هر چه باشد به منطق سرایت نمی‌کند و منطق خود را از هر گونه انحراف و خطا باز می‌دارد؛ گر چه امکان و یا وقوع انحراف و خطا از منطقی منتفی نیست و این امر، نقص و کمبودی برای منطق به شمار نمی‌آید و تنها عدم رعایت اصول منطقی در به کار بردن صحیح موازین کلی و تطبیق مصادیق آن است که چنین لغزش‌هایی را به بار می‌آورد و این دو امر به طور کامل از یک دیگر جداست.

«نیاز انسان به وحی و عصمت»

منطق در صورتی که منطقی اصول و قواعد آن را به صورت کامل رعایت کند، در حفظ و حراست اندیشه‌های بشر از خطا و اشتباه، ضمانت تمام دارد و در غیر این صورت، به قدر کاهش رعایت موازین منطقی، لغزش‌ها و زاویه‌ی انحراف از واقع و نفس الامر بیش‌تر می‌شود تا جایی که اندک اندک اندیشه‌ی آدمی را فرسنگ‌ها از مقصد اصلی دور می‌سازد و این

خود تنها راه پر خطر و گردنه‌ی باریکی است که هر انسان اندیشمندی را به احتیاط و صبوری و صبر می‌دارد؛ اگرچه با همه‌ی این دقت‌ها باز در پایان از لغزش‌ها مصون نمی‌ماند و این امر خود نیاز و احتیاج آدمی را به وحی و عصمت گوشزد می‌نماید و انسان را به سوی صدق و واقع مطلق راهنمایی می‌نماید و دل درگرو آن می‌نهد.

بنابر این، اگرچه این امر مسلم است که هرچه دقت و رعایت منطقی بیش‌تر باشد لغزش او کم‌تر است؛ اما لغزش وی در عمل به روش سالم شناخت و اساس کلی نظام کامل اندیشه؛ یعنی منطقی، ارتباطی ندارد و در نتیجه، این‌گونه است که شبهه‌ای که در انتقاد به منطقی بیان شد و در عرفان نسبت به عارف مطرح است، پاسخ داده می‌شود و گفته شد هم‌چنان که اشتباهات و لغزش‌های منطقی را نمی‌توان به حساب منطقی گذاشت، نمی‌توان اشتباه و لغزش عارف را خرده‌ای بر عرفان دانست.

مقام کشف و عالم مکاشفات و امکان دستیابی به غیب اشیا و حقایق هستی، خود امری روشن و مبرهن است که با رفع موانع

حاصل می‌شود و این امر منافاتی با بعضی از خطاها و لغزش‌های عارف غیر معصوم ندارد. بر این اساس، به قدر رفع موانع، چهره‌ی حقایق و واقعیات نزد عارف مکاشف آفتابی‌تر می‌شود و به قدر نقص و فتور در این امر، اشتباهات و دوری از آن بیش‌تر می‌گردد و میزان صحت و سقم همه‌ی آن‌ها چیزی جز کشف تام محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، «قرآن کریم» و حضرات ائمه‌ی معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام و «سنت» که بر اساس وحی و الهام و عصمت است، نمی‌باشد.

اساس کشف که منطبق بر کشف معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام است، بنیادی محکم و استوار دارد و لغزش برخی از عارفان زیانی به اصل آن وارد نمی‌آورد؛ جز این که عارف را به احتیاط بیش‌تر وادار می‌دارد. لغزش عارف متوجه شخص عارف است و او را به احتیاط کامل وادار می‌دارد و عدم انطباق میان کلی کشف با مکاشفات عارف، هر عارف هوشیار و هر مجاهد آگاهی را به زیرکی و احتیاط بر می‌انگیزد و لحظه‌ای او را بی‌نیاز از وحی و عصمت و راهنمایی معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام نمی‌سازد.

منطقی و عارف؛ هر دو، گذشته از احتیاط و

رعایت هرچه بیش‌تر در دید و اتخاذ رأی و تلاش برای رفع موانع وصول به واقعیات، باید خود را در مقابل مبدء فیض الهی و واصلان کامل و حضرات معصومین علیهم‌السلام خاضع قرار دهند و تمامی یافته‌ها و اندیشه‌های کامل خود را با معیار وحی و عصمت هماهنگ سازند و لحظه‌ای خود را بی‌نیاز از آن ندانند و این خود میزان و شأنی برای منطقی و عارف واقعی است و زیانی برای مقام کشف و اندیشه‌ی کلی نمی‌باشد و به‌طور قطع این دو امر را باید از یک‌دیگر جدا ساخت و برای هر یک معیار مشخص خود را به کار گرفت.

۵۴

«دو توهم جزئی»

در این جا دو بحث جزئی و توضیحی پیش می‌آید که هر یک اهمیت خاص خود را دارد که ما آن را برای وضوح هر چه بیش‌تر مطرح می‌کنیم.

توهم نخست، این‌که: اگر بنا باشد منطقی و عارف، اندیشه و کشف خود را با وحی و عصمت تطبیق دهند، دیگر نمی‌توان برای این

دو استقلال قایل شد و این همان روش کلامی است که تنها به ظواهر شرعی بها می‌دهد و استقلالی برای اندیشه و منطقی یا کشف و یافته‌ی عارف قایل نیست.

توهم دوم این‌که در صورت تعارض یافته‌های عارف و اندیشه‌ی حکیم با ظواهر شرعی، مجالی برای کشف و برهان باقی نمی‌ماند و در هر صورت، شرع مقدم است؛ در حالی که کشف و برهان، هر یک دلیلی مستقل است و ظواهر شرعی یارای مقاومت در مقابل آن‌ها را ندارد و در صورت تعارض و برخورد، ظواهر شرعی یا طرد می‌گردد و یا توجیه و تأویل می‌پذیرد.

پاسخ توهم نخست

در پاسخ این توهم باید گفت: عدم استقلال اصل کشف و اندیشه در نزد عارف و منطقی توهمی بی‌اساس است؛ بنابراین، مشابهتی با روش کلامی ندارد؛ زیرا توهم عدم استقلال، از عدم دقت و رعایت کامل موازین و رفع موانع، سرچشمه می‌گیرد؛ وگرنه با تحقق این دو امر، استقلال و تمامیت کشف و اندیشه نزد عارف و منطقی امری مسلم است.

۵۵

هم‌چنین متکلم به جهت احتمال بروز خطر خطا و اشتباه در کشف و اندیشه، از ابتدا اصل عقل و منطق و یا کشف و عرفان را ناقص و یا بی‌اساس می‌داند و تنها بر نقل اعتماد دارد و زحمت عقل و کوشش اندیشه را به خود نمی‌دهد و این علم در واقع از اقسام علوم نقلی به حساب می‌آید؛ در حالی که منطقی و مکاشف به صرف احتمال نقص در استدلال و کشف، اصل برهان و مکاشفه را نقض نمی‌کند؛ بلکه فقط این امر، آن دو را به رعایت و احتیاط و رفع هر چه بیش‌تر موانع و او می‌دارد و هیچ خللی به کلی و نفس منطق و کشف وارد نمی‌سازد؛ اگرچه این دو در نهایت و حتی در طول راه بی‌نیاز از عصمت و وحی نیست؛ چرا که انسان عادی، معصوم نیست و برای دوری از هر گونه خطایی، باید همواره خود را در حصن حصین عصمت و ولایت جای دهد.

منطقی و یا عارف غیر معصوم باید در اندیشه و کشف خود طریق رعایت تمام و احتیاط کامل را در پیش گیرد تا از موازین کلی و سالم منطق انحراف نداشته باشد و تمام موانع

کشف را برطرف نماید تا وصول تام به واقعیات برای آنان حاصل گردد. بنابراین، منطق و کشف، استقلال و تمامیت دارد و ارتباطی با روش کلامی ندارد، و از این نوع تفکر به کلی بیگانه و دور است و این تفکر تنها بر اساس انطباق شرعی و تنها هماهنگی با الفاظ شرع است؛ اگرچه همراه با جهل باشد و دارای زمینه‌ی عقلانی نباشد.

منطق، اساسی تمام دارد و کشف، بنیادی استوار و کلام، روشی نقلی است و دقت و احتیاط عارف و منطقی در کشف و استدلال، هیچ‌گاه روش ایشان را مشابه فرد کلامی نمی‌سازد و این بیان، گذشته از آن که اهمیت و برتری منطق و عرفان را به عنوان دو نوع فرهنگ ارزشی بر علم کلام و دیگر راه‌های شناخت بیش از پیش روشن می‌گرداند، راه کمال را برای همه‌ی پویندگان در روش حصولی و حضوری و حکمی و عرفانی، هرچه بیش‌تر شفاف و صافی‌تر می‌نماید.

بنابراین، لزوم احتیاط تمام و رعایت کامل موازین کلی از سوی منطقی و عارف مکاشف،

خود دلیلی روشن برای تمامیت منطق و کشف می‌باشد و عارف و منطقی را آشکارا، به وصول و یافت استقلالی از طریق این دو روش معرفتی دعوت می‌نماید.

پاسخ توهم دوم

درباره‌ی توهم دوم باید بیان داشت که تکاذب و تعارضی میان این دو طریق وجود ندارد و چنانچه چنین امری به ظاهر پیش آید، باید خللی را که ممکن است در این میان رخ داده باشد به دست آورد و آن را رفع نمود تا محتاج توجیه و تأویل و یا طرد و طرح شرع و ظواهر شرعی و یا عقل و یافته‌ی کشفی نبود؛ چرا که شریعت، نفس غیب و کشف و عقل کل و اندیشه‌ی کامل است و چنانچه ما از وصول آن ناتوان مانسیم، این کمبود به ما باز می‌گردد و حریم عقل و شرع و کشف از آن به دور است.

پس اگر تعارض میان گفته‌ی منطقی و یا یافته‌ی عارف با ظواهر شرعی پیدا شد، باید به تحلیل نشست و تمامی آن خلل و موانع را رفع نمود.

گاه ممکن است این کمبود و نارسایی در

ظواهر شرعی باشد؛ با این توضیح که ابتدا باید بر اصل نقل و سند و انتساب آن را به شرع تأمل نمود و چنانچه در این زمینه مشکلی وجود نداشت، سپس دلالت آن را مورد سؤال و پرسش قرار داد و در صورت رفع تمامی این توهمات می‌توان نتیجه‌گرفت که منطقی و یا عارف در اندیشه و کشف خود رعایت و احتیاط تمام را از دست داده و غفلتی در کار او بوده است که باید در شناخت اشتباه خود و دوری از آن سعی تمام مبذول دارد و در غیر موارد ذکر شده، هیچ تعارضی میان این امور وجود ندارد و چنین توهمی بی‌مورد است.

پس با توجه به حتمیت انتساب و رفع هر گونه شبهه از ظواهر شرعی و دلالت واضح و آشکار آن و هم‌چنین رعایت و احتیاط منطقی و عارف، نه تنها امکان تعارض وجود ندارد و استقلال عقل و کشف و تمامیت لسان وحی و غیب به حال خود باقی می‌ماند، بلکه این دو وحدت تمام دارند و دوئیت در آن ممکن نیست. منطقی و عارف باید در اندیشه و یافت‌های خود دقت کند و به آسانی تن به هر نقل و دلالتی

ندهند و در انتساب هر نقل و دلالتی به شرع مقدس کمال احتیاط را بنمایند و هیچ‌گاه گرفتار تعجیل و بی‌صبری نشوند و در هیچ حالی روش اقتاعی و زود باوری را برای خود جایز شمارند و رنج و زحمت همه جانبه‌نگری را بر خود روا سازند که تمامی تعارضات و توهمات و لغزش‌ها از عدم رعایت این‌گونه امور است.

عارف مکاشف باید ضمن رعایت تمامی موازین و قواعد و رعایت احتیاط لازم در تمامی حالات و مقامات، هیچ‌گاه خود را از وحی و عصمت و هدایت و راهنمایی‌های حضرات معصومین علیهم‌السلام؛ یعنی انبیای بزرگوار و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام و حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام، بی‌نیاز نداند و برای همیشه و در هر دم آن حضرات را گشاینده‌ی تمامی مجهولات و مشکلات حصولی و حضوری خود بداند که این خود طریقی مستدل و راهی مجرب برای راه یافتگان به بارگاه غیب و شهود می‌باشد.

از آن‌چه گذشت، پاسخ پرسش دوم - که ملاک و مناط شناخت مکاشفات حقیقی از

خیالات کاذب و دروغین چیست - بخوبی روشن می‌شود؛ زیرا چیزی که برهان کامل با آن است و با مبانی وحی و عصمت سازگار می‌باشد، خود الهامی از غیب و رؤیتی از سر حضور است و هر چه که بر این اساس استوار نباشد یا خیالی است باطل و یا تزویری است شیطانی که آدمی باید از افتادن در آن بیراهه به خدا پناه برد و به شدت از آن پرهیز نماید.

نتیجه و خلاصه‌ی بحث

از بیانات گذشته و دفع توهم از شبهه‌ی نخست و دوم به این نتیجه می‌رسیم که درست است که اصل برهان و عرفان و اندیشه و کشف، دو شاهراه بزرگ برای اندیشه و سیر و سلوک انسان است و آدمی در طی طریق و درک حقایق عالم و راه‌یابی به سراپرده‌ی غیب می‌تواند نهایت استفاده را از آن برد، ولی در عین حال هر دو طریق حصولی و حضوری (منطق و عرفان) خود را میهمان وحی و عصمت می‌یابند و حکیم و عارف نیز نباید لحظه‌ای از این روش روشن که ثمره و نتیجه‌ی آن، وصول به حقیقت واحدی است غافل باشد؛ چرا که این نگرش نه تنها نیاز

انسان را در درک مجهولات بخوبی تأمین می‌نماید، بلکه او را در پیمودن این طریق تا وصول به واقعیات و حقایق هستی ثابت قدم می‌دارد و او را از هرگونه تشنّت و آشفته‌گی حفظ می‌نماید.

«مرزهای فلسفه و عرفان»

بعد از بیان مقدمات گذشته، طرح مقدمه‌ای دیگر که به تبیین حدود و قلمرو فلسفه و عرفان بپردازد، لازم و ضروری است تا برای رهروان حقیقت رهنمی باقی نماند.

مرز حکمت و فلسفه‌ی الهی

ملاک و میزان درستی و نادرستی و صدق و کذب گزاره‌ها و باورداشت‌های فلسفه و اندیشه‌ی صوری و نظری در قالب برهان و قیاس منطقی و مرزبندی‌های حکمت عملی شکل می‌گیرد و از این رو، حکمت به‌طور کلی از اساس محکم و قواعدی پایرجا برخوردار است و از هر گمان و خیال بافی، تقلید، اقناع و خوش باوری به دور می‌باشد.

با این بیان، مرزهای حکمت و فلسفه‌ی الهی در جهت اثبات و نفی بخوبی روشن می‌گردد که چه بحثی و چه نوعی از دلایل و معتقدات سزاوار فلسفه و فیلسوف است و کدام یک از مباحث و یا دلایل و اعتقادات ارزش فلسفی ندارد.

آنچه خارج از محدوده‌ی برهان و قیاس حتمی در کتاب‌های درسی فلسفی و غیر درسی ما مطرح گردیده است - مانند بسیاری از باورهای کلامی، افکار هیوی و معتقدات عامیانه، عرفی و سنتی و دیگر مسایل و دلایل خارجی، خارج از حیطه‌ی فلسفه است و ارزش اندیشه‌ی حکمی را که ویژگی آن حتمیت است، ندارد و قابل طرح و اهمیت کلی برای حکیم و فیلسوف نمی‌باشد.

بسیاری از مباحث؛ مانند مسایل هیوی و... که در کتاب‌های فلسفی ما عنوان گردیده، در واقع مباحث و مبانی کلامی و افکار سنتی و اعتقادات گمانی و خیالی و تقلیدی و اقصاعی است که در شأن حکمت و فلسفه نیست؛ بلکه

ورود جسته و گریخته‌ی مباحث غیر فلسفی در فلسفه است که به فلسفه هیچ ارتباطی ندارد. این امر مانند این است که سخنان روزانه و معمولی یک فیلسوف را که در لابه‌لای سخنان حکمی و فلسفی وی طرح شده است را فلسفه بنامیم؛ بدون این که هیچ ارتباطی به اندیشه‌های حکیمانه داشته باشد. به عبارت دیگر، هم‌چنان که فیلسوف هر چه می‌خورد، فلسفه نیست، هر چه می‌گوید نیز معلوم نیست که بیان حکمت و فلسفه باشد.

ورود افکار غیر فلسفی و انزوای این‌گونه مباحث و چنین اندیشه‌هایی، انحطاط و تضعیفی برای کل حکمت و فلسفه به شمار نمی‌رود؛ اگرچه موقعیت علمی این نوع کتاب‌ها و شخصیت واقعی صاحبان چنین فکری به قدر چنین مداخله و آمیزشی تنزل می‌یابد؛ زیرا سخن، حکایت از شخصیت و هویت وجودی فرد می‌کند و به عبارت دیگر: «از کوزه همان برون تراود که در اوست» و بنا بر فرمایش

حضرت علی علیه السلام «المرء مخبوء تحت لسانه»^۱؛ آدمی در زیر زبانش پنهان است.

رعایت عدم مداخله و آمیزش خیال‌پردازی‌ها و گمانه‌زنی‌های فیلسوفان با برهان، کاری بس ضروری و شایسته است و ای کاش در لسان حکیمان و کتاب‌های فلسفی ما چنین رعایتی به عمل می‌آمد تا بسیاری از نابسامانی‌ها، تضعیف‌ها و انزوای اجتماعی فلسفه در مجامع فکری امروز پیش نمی‌آمد.

تحلیل این امر، تشخیص این مهم و لزوم تحقق آن، کاری بس ضروری و با ارزش در فلسفه‌ی الهی می‌باشد.

وظیفه‌ی هر اندیشمند توانایی است که با حفظ شرایط و تمامی شؤون در جهت تحقق چنین کاری تلاش کند تا فلسفه‌ی الهی و حکمت دینی را دور از تمامی این کمبودها، نواقص و ساده‌پنداری‌ها مطرح سازد و متنی سالم، مباحثی نو و روشی نوین را برای پویندگان حکمت و فلسفه ارائه دهد و خط بطلان بر

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، ش ۳۸۴.

بسیاری از امور موهوم کشد تا ضمن آن که موجب تحکیم موقعیت بلند حکیمان الهی و فلسفه‌ی عالی اسلامی گردد، بتواند در مقابله با تمامی بافته‌های الحادی، بی هیچ پیرایه‌ای در سطح کلی اندیشه خودنمایی نماید و افکار مهجور اندیشه‌های متشنت بشر امروزی را از تمامی ناآرامی‌ها، اضطراب‌ها، بی اعتقادی‌ها، کج فکری‌ها و خلاصه بسیاری از انحرافات عملی، فسادهای اجتماعی و زبونی‌های سیاسی رهایی بخشد.

مرز عرفان و همت عارف

همه‌ی همت و مناط و ملاک کار برای عارف باید رؤیت، حضور، مشاهده، کشف و یافته‌های عینی باشد؛ در صورتی که عارف در مواردی به این فراز از عالم عینی دست یابی نداشته باشد، دست‌کم باید اساس کار خود را منطق کلی، روش نظری و برهان فلسفی قرار دهد.

عارف، یا باید از مشاهده و کشف و یافته‌های خود سخن سر دهد، که این همت عارف و لبّ عرفان است و یا دست‌کم مبانی و مسایل خود را

با براهین حتمی فلسفی همراه نماید.

عارف، هرگز نباید به کم‌تر از این دو روش معرفتی تمسک جوید؛ چرا که تمسک به این دو فرهنگ تحقیقی و علمی شأن عارف است و عدم آن با خروج از محدوده‌ی عرفان برابر است. عرفان اسلامی اساسی به مراتب محکم‌تر و گسترده‌تر از فلسفه و اندیشه‌ی حصولی دارد. عارف می‌یابد آن‌چه را که فیلسوف می‌داند و بر این اساس، بسیاری از حقایق را که فلسفه به آن راه ندارد، در می‌یابد.

آن‌چه فیلسوف می‌داند، عارف خود می‌سازد و در این شأن از هر اندیشه و فکر و نظر فارغ است.

این دو اگرچه در موارد بسیاری اشتراک دارند و مبانی مشترک بسیاری میان آنان وجود دارد، فلسفه هیچ‌گاه فراتر از حصول صوری حقایق و تحقق نفس معانی نیست؛ در حالی که عارف نفس حضور و وجود و تحقق عینی تمثلی حقایق و معانی می‌باشد.

عارف تجسم خارجی و مصداق بارز اراده‌ی

هستی است؛ در حالی که فیلسوف دل بر اندیشه‌ی حصولی خوش دارد و وجود وی جز در پی تحقق علمی موجودات نیست.

آنچه در عرفان اهمیت و ارزش حصولی و حضوری دارد، تنها دلایلی است که بر شهود و یافته‌های کامل غیبی و یا دست‌کم بر براهین متقن فلسفی تکیه دارد و هر چه جز این باشد و مورد اعتماد قرار گیرد، ارزش معرفتی ندارد و تنها موقعیت مسایل فلسفی را پیدا می‌کند که چگونگی آن بیان شد. اکنون به موقعیت و چگونگی عرفان و کتاب‌های آن اشاره‌ای می‌شود تا اندیشه‌ی تحول و پیشگیری در تمامی جهات لازم تکوّن یابد.

عرفان ما با تمامی کیفیت و کمیت‌های عالی و چشمگیری که دارد متأسفانه درگیر مباحث پوچ و تکراری و سخنان بی‌اساس و انحرافی و ناروای بسیاری گشته که هر یک به تناسب خود ضربه‌ی محکمی بر موقعیت و پیکره‌ی عرفان در سطح کلی وارد ساخته است.

بسیاری از مسایل و مبانی عرفانی مآخذ

منقول مخدوش و بی‌اساس و مطالب سست و بدون استناد صحیح و با تعصب و خود محوری خاص است که بیش‌تر، مبانی و معتقدات کلامی؛ آن هم از نوع انحرافی و باطل آن را دنبال کرده که این خود چهره‌ی عرفان الهی را به ظاهر آلوده ساخته است.

عارفان بزرگ و شامخ ما با تمام ظرافت‌ها و دقت‌هایی که در مسایل و مبانی معرفتی به کار برده‌اند؛ به گونه‌ای که در مباحث شناخت هستی و معارف بلند الهی به مراتب از دیگران پیشی گرفته‌اند و همواره پیشتاز یافته‌های عمیق عرفانی بوده‌اند و دیگران را هر کس و هر چه بوده است در مسایل عقیدتی تحت تأثیر خویش قرار داده و گدایان این کوی و برزن نموده‌اند؛ ولی خود نیز با کمال تأسف در طول تاریخ عمر عرفان اسلامی درگیر حوادث شوم اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بوده‌اند.

سرگردانی و انزوا و بی‌میلی به مظاهر مادی عالم و آدم، مسیر مشخص، طریق پویا و روش متحرک و زنده را از آنان سلب نموده؛ به طوری

که هیچ‌گاه پیشتازی فرهنگ عرفانی را که رهبری آن با عارف است، در تمامی جهات انسانی و اجتماعی کارآمد نساخته و به عکس، گوشه‌ی انزوا را همچون قفس، محل و مأوای خلوت و خلسه و جایگاه چله‌های طولانی خود قرار داده‌اند.

ضرورت نقد و بررسی کتاب‌های عرفانی

کتاب‌های عرفانی - اعم از درسی و غیر درسی، منثور یا منظوم، فارسی یا عربی، ساده و یا به طور فنی و کلاسیک - با تمامی ظرافت‌ها و تیز بینی‌های خاصی که در آن به کار رفته؛ به گونه‌ای که راه دراز تمدن بی پایان فکری بشری را طی نموده است، متأسفانه در میان آن چه بسیار مباحث زاید، تکراری و اندیشه‌های باطل و بی اساس هیأت و کلام و بسیاری از مکاشفات خیالی و دیگر سخنان هورقلیایی که از استحکام چندانی برخوردار نیست به چشم می‌خورد که هر یک بی مهابا و جسته و گریخته و کم و بیش از گوشه و کنار اذهان عامیانه و سطحی وارد عرفان گشته که هر یک از این نابسامانی‌ها خود به

تنهایی موجب تحیر و یا گریز هر تازه وارد و یا ناظر خارجی شده که این گریز و یا تحیر خود قضاوت‌های ناروا و بی حسابی را به دنبال داشته است.

هر کس که به عرفان قدم می‌نهد و یا به کتاب‌های عرفانی مراجعه می‌نماید، باید توجه داشته باشد که بنیاد عرفان را دو رکن حصول برهانی و حضور عینی تشکیل می‌دهد و باید از دیگر مباحث خارجی بعد از شناخت و حتمیت دوری گزید و از آمیزش میان بیگانگان دوری کرد و از آن پرهیز داشت؛ زیرا عرفان عمومی و کتاب‌های عرفانی ما درگیر چنین امری است و این خود بزرگ‌ترین رهنزن در عرفان و بدترین دشمن برای معارف الهی در این زمان و زمان‌های بعدی می‌باشد.

چه خوب است که عرفان اسلامی به‌طور کامل بر اساس دریافت‌های حصولی و حضوری و عرفانی و برهانی و خالی از هر پیرایه و دور از هر کشف خیالی شکل گیرد و عرفان، این تنها مأخذ مباحث بلند معرفتی، اساس سالم خود را باز یابد.

برای نیل به این هدف مقدس باید بعد از تحلیل مباحث و بررسی دلایل و کاوش در بازیابی مبانی، آن هم به طور صحیح، در راستای بازشناسی و بازیابی مسایل و تنظیم مراتب، متنی کامل را بر اساس توحید خالص با همان دید بلند عرفان ترتیب داد تا رهروان سیر و سلوک و عاشقان شاهد و ناظر را از هرگونه انزوای اجتماعی و دشمن پروری باز دارد و عرفان اسلامی عریان از هر پیرایه و بد آموزی به صحنه‌ی روزگار و صفحه‌ی جان و دل انسان باز گردد.

باید دانست که این خود امری بس مهم و کاری دشوار است و جز با دست چیره دستی دلسوخته و راه یافته‌ی خودباخته میسر نمی‌باشد.

باشد تا سر سپردگانی برگزیده و شب زنده دارانی به مقصد رسیده، عرفان را از تمامی آنچه هوا و هوس نامیده می‌شود، بزدایند و این راه را برای راهروان هموار سازند.

جایگاه عرفان شیعی

در پایان امری که طرح آن ضرورت بسیار دارد و اشاره به آن سزاوار و پسندیده می‌باشد، موقعیت شیعه در عرفان است که به طور گذرا و خلاصه عنوان می‌شود.

شیعه با آن‌که در روزگار خود چهره‌های بسیار درخشانی را در عرفان به خود دیده است و همیشه بازار عرفان کم و بیش در میان علمای شیعه بسیار پر بار بوده و اساتید بزرگی در عرفان داشته است؛ ولی باز متأسفانه عرفان شیعی و متون درسی آن، صورت و چهره‌ی عرفان اهل سنت را دارد و به همان مجعولات و مدارک سست بسنده نموده است.

با آن‌که بیانات بلند و مبانی تازه و یافته‌های زنده و روشن و کتاب‌های بسیاری در این زمینه از عالمان شیعی و عارفان اهل الله که راه یافتگان حقیقی وحی و ولایت می‌باشند، شکل یافته، هنوز متون درسی و کتاب‌های اساسی عرفان در میان شیعه، به همان حالت نابسامان خود باقی مانده است.

هرچند عارفان شیعی همواره در عرفان آزادی عمل را در دست داشته و خود را گرفتار حد و مرزی جز عصمت و ولایت نساخته‌اند، مرز و حصر اصطلاحی عرفان شیعی هنوز حالت حِکَمی فرهنگ امامت و خلافت را نیافته است. فرهنگ غنی شیعه و روش کامل و بحق ولایت و خلافت در انحصار همین منتظران قیام و دلباختگان حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اختصاص دارد و همواره اینان صاحبان فرهنگ غنی شیعی و اندیشه‌های بلند و یافته‌های محکم ربوبی بوده و این را از اجداد علمی خود حضرات معصومین علیهم‌السلام به ارث برده‌اند و جای بسی تأثر است که چنین مردمی با چنان محتوای گویایی، به قول معروف: نان خود را بر سر سفره‌ی دیگران تناول می‌نمایند و همت تهذیب این امر را بر خود روا نمی‌دارند و در رفع این نقیصه کوشش نمی‌نمایند.

اگرچه این نقیصه به عرفان شیعه ویژگی ندارد و رشته‌های علمی دیگری؛ مانند: ادب و کلام، کم و بیش این حالت را دارد و این خود جای

بسی تأمل و تأسف است و برای رهایی از آن کوشش‌های فراوان لازم است که باید بر آن همت گماشت.

شایسته است در تمامی جهات و بخصوص در جهت عرفان، سینه چاکانِ دل ریش و رسیده‌ای که عرفان را به محک عقل کشیده باشند و همه‌ی کاسه‌ی مهر خلوت را نوشیده‌اند، در این زمینه گامی بلند و کوششی گسترده مصروف دارند و متنی کامل را که با فرهنگ شیعی و مدارک سالم و با مبانی محکم عصمت و ولایت هماهنگی کامل دارد تهیه نمایند تا یافته‌های عرفانی بر مجاری صحیح و حق خود قرار گیرد. به امید آن روز

میزان کشف صحیح

بعد از بیان این امور، برای پرسش دوم مجالی باقی نمی‌ماند و میزان کشف حقیقی از خیالات باطل روشن می‌شود؛ زیرا آن‌چه عارف می‌یابد هنگامی می‌تواند کشف کامل و صحیح باشد که گذشته از آن که دارای تهافتی نباشد، برهان و عصمت را از خود دل‌آزرده نسازد و منافاتی با

این دو نداشته باشد که در غیر این صورت، آن یافته ارزش عرفانی ندارد.

اگرچه تشخیص این امر در بسیاری از موارد مشکل است و باید عارف در هر مرتبه‌ای از سیر و سلوک که هست، هیچ‌گاه اندیشه‌ی استقلال و بی‌نیازی از وحی را به خود راه ندهد و به طور مداوم از تمامی حضرات انبیا و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام و مثل اعلای حق، حضرت زهرا علیها‌السلام استمداد جوید که این خود رمز شناخت تمامی رهنماها و توهماتی است که در این وادی پیش می‌آید.

